

م. شعاعیان

جنگ سازش

و
[یک نامه و یک شعر]

انتشارات مزدک

مقدمه‌ی ناشتر

رفیق مصطفی شاعیان اشعار بسیاری بجای گذاشته است که همگی شان هنوز برای چاپ بدست ما نرسیده اند. ما همانگونه که با و قول داده بودیم، نگار انتشار آثار او ادامه خواهیم داد. و امیدواریم که رفقای نزدیک و دور او همچنان آثار چاپ نشده یا پهلوی کیی شده او را بفرستند.

از ویژگی های این رفیق از دست رفته این بود که بجای پسر حرفی بی مسئولیت، میگویند هر حادثه کشوری یا جهانی را طی نوشته ای تحلیل در آورد تا هم تنظیم فکر خود کرده باشد و هم دیگران را از نتایج تفکر خویش بی بهره نگذاشته باشد، خاصیتی که بیشتر "روشنفکران" ما ندارند؛ بهمان اندازه نیز تغییر مواضعشان بی درد سر است!

در همین رابطه بی مناسبت نمیدانیم که از همه مدعیان ثوری که با یک حرکت زبان شاعیان را هیچ می انگارند دعوت کنیم که چه بهتر است که برای جواب به "ترهات" رفیق سرخ بخسود زحمت تنظیم و نگارش نظرات انتقادی خویش را داده و این جنبش سرگردان را از ثوریه های نساب خویش سیراب کنند! جز این، این مدعیان جز از زباله دان تاریخ سر در نخواهند آورد. [صرف اعلام مخالفت با "برداشت های ثوری" مت در هوست!] اشرا بیکه در اینجا تقدیم میشود بهنگام جنگ اسرائیل و اعراب نوشته شد. صحت نظرات رفیق سرخ در "ماتنه" سازشی که در حال شدن است [کنفرانس ژنو] برای ایجاد فلسطین صغیر] بخوبی هویدا است.

در همین جزوه ما یک نامه و شعری را از رفیق شاعیان منتشر میکنیم تا مجموعه آثارش افزوده شوند.

ما این جزوه را که در آستانه سالگرد شهادت این مارکسیست انقلابی ایران منتشر میگردد، بخاطر سه یکی از آموزگاران او، یعنی مصدق، بمناسبت ده همین سالگرد مرگ اش، تقدیم میکنیم. مصدق با اینکه کمونیست نبود، ولی همواره یک ضد امپریالیست قاطع باقی ماند، به بسیاری از مارکسیستهای انقلابی معاصر ایران درسها آموخت؛ در دگرگانیسم صادقانه، در بردباری و پیشکار انقلابی، در سازش ناپذیری، در دشمنی با اپورتونیسم، در مردم دوستی و صداقت با ایشان. اما، مصطفی شاعیان، این شاگرد خوب مصدق، به آنچه مصدق داشت، بسنده نکرد و برای ادامه راه منطقی (تاریخی) او، مصدق را "مرتفع" ساخت [چنانکه پرولتاریای انقلابی، خرده بورژوازی دگرگانیست انقلابی را مرتفع میسازد] و بهارکسیسم انقلابی، این عصاره تجربیات تمام جنبشهای انقلابی بشریت رزمده و ترقیخواه گروید و "جنبه ملی" را تقی کرد؛ چیزیکه مدعیان "مارکسیسم بلنینیسم" [ستالینیسم ماژوتیسم] هشت دست و پا بد آن آویزانند!

یاد این آموزگار و آموزنده هر دو دیربا باد!

ویراستار مزدک

جنگ سازش

اینک نیز یکی دیگر از ننگینترین جنگها در خاور میانه در گرفته است. خود ویژگی این جنگ بویژه از دوروست یکی اینکه اینبار بویژه دولتهای عربی بسی آشکارا یکی از ریشه های اصلی توطئه ضد فلسطینی و سازشکاری با اسرائیل هستند، و دیگر از آنرو که این جنگ که بویژه شوروی در آن نقش بسیار مهمی دارد، نمایش یک توطئه گسترده جهانی است. و توطئه ای که میکوشد تا شاید برای زمانی نه اندک، بلکه دیرپای سرنوشتی ضد توده ای و ضد انقلابی را برای خاور میانه سازمان دهد. بگفتاری دیگر:

این جنگ بخشی است از نمایش چگونگی پیاده کردن یک توطئه گسترده و جهانی در خاور میانه؛ و درست از همین روست که دیدگان و اندیشه همه نیروهای جهانی را سخت بدینسو کشیده است: نیروهای استعماری و ضد استعماری، هر دو؛

نیروهای استعماری که از هر سو نگرسته شود، بهر رو، بهاز هم خود ریشه های این جنگ نیز هستند، هر چند بسادگی میدانند که این جنگ نیز از چه ماهی است و رو به کدامین سو دارد، با این همه از چند روست نگران آنند؛ بنیادین ترین انگیزه این نگرانی آنستکه مبادا خدای جنگ فرجام پیش بینی نشده بی را بنمایش نگذارد. زیرا جنگ همواره پدیده شگفتی بوده است؛ و افسار زدن و راهنمایی ضد انقلابی و ضد توده ای آن همواره شدنی نیست و چه بسا که بر استای دیگری ره بود. ولی آنچه بسی بایستگی دارد، اینستکه نیروهای ضد استعمار و بویژه طبقه کارگر با دیدگانی گشوده و خردمندی طبقاتی خود، نه تنها از بنیادهای این جنگ بلکه بویژه از راستای آن و آینده ای که نیروهای واپس گرای جهانی میخواهند بدنهال آن پیش آورند، نیز آگاهی یابد. بخود آشکار است که این آگاهی بویژه از آفریو بایستی بسیار دارد که میتواند بر تانها و شبهه ستیز و برخورد عینی و خردمندانه با این توطئه را بشیروهای پیشرو و کارگری بیاموزد. و مانیز درست از همین روست که در اینجا میکوشیم نه تنها عوامل مادی و سازنده و جهت دهنده این جنگ پلید را آنکون که در یافته ایم بر سرای بررسی پیشکش کنیم، بلکه همچنین میکوشیم تا از برخی لغزشهای جنبش فلسطین نیز پادی کنیم و افزون بر آن پیشنهادهایی نیز پیش نهیم. بی گفتگوست که هر زمینه را نیز بناچار هر چه فشرده تر ارزیابی خواهیم کرد. و بی گفتگوست که بدون برخورد جمعی و خرد گیرانه، این نوشته چیزی قوام نیامده و یادداشتی خاص خواهد بود.

۱- دولتهای هریس را میتوان آشکارا بدو دسته بخش کرد: دولتهایی که یگراست وابسته به استعمار باختری هستند، مانند عربستان و کویت و اردن و همانند ایشان، و دولتهایی که نمایندگان سرمایه داری خرده پای درونی همان جوامع اند، مانند مصر و سوریه و عراق و الجزایر و همانند ایشان، داستان دسته یکم ناگفته روشن است. و ما نیز بدان نمی پردازیم. لیکن داستان دسته دوم. دسته دوم که در آغاز درگیری با ارتجاع - استعماری که بیشترها بر آن جوامع فرمانروایی داشت، پیشرو بود، اینک سنگرهای تاریخی پیشروانه، پیشین را درست از آنروا دست داده است که دیگر تاریخ خود در چنین سنگری نیست. و پس اینک این سرمایه داری خرده پای خود آشکارا بگونه سنگی گران برپای توده بسته شده است. سنگی که نیم آبروی گذشته های زمین خود را همواره به رخها میکشدا از یادبودهای خوش گذشته نیز دیواره های زندان توده و طبقه کارگر را هر چه کلفتتر و هر چه بلندتر کند.

این سرمایه داری خرده پای که نخست در مصر بفرمانروایی رسید، بناچار مصر را بگانه خویش در سراسر منطقه در آورد. شیوه بفرمانروایی رسیدن آن در مصر کودتا بود. و نماینده شخصی آن جبهه بی بود که شکوفه بر شکوفهترین دوران برنایی سرمایه داری خرده پای شعرده میشد: جمال عبدالناصر.

این سرمایه داری خرده پای که گرز فرمانروایی را در پنجه های ناتوان خود گرفته بود، از آنجا که بنا به گوهرش نتوانست نظام تولیدی یک طبقه کامل - کارگر یا سرمایه دار - را در درون جامعه پیاده کند، بناچار برای نگهداشت خود بر تختگاه فرمانروایی، رویهمرفته کاری جز سیاست بازی پیشه نکرد. این سیاست بازی که شالوده آن سود جویی از تضاد این یا آن امپریالیست و بهره برداری از گرایشهای آزمندانه دولتهای "بزرگ" و طبقات استعمارگر جهانی بود، خرده بورژوازی چیره را گام بگام بسوی شوروی هل داد.

نه پناه گیری در آغوش داغ و انقلابی توده و طبقه کارگر، بلکه پناه جویی در زیر چتر شوروی، از بیم امپریالیستهای باختری، از همان آغاز، نطفه های انحطاط و تباهن را در شکم خود داشت. این، سیاستی ورشکسته بود، که بناچار بورشکستگی سیاسی میکشید. و کشید. جنگ ۱۹۶۷ نمایش عینی این ورشکستگی و همچنین واپسین لحظه پایان روزگار پیشرو بودن و آغاز گاه روزگار انحطاط سرمایه داری خرده پای بود که بویژه همسایه دیوار بندیوار اسرائیل بودند.

دیگر سرمایه داری خرده پای چیره، بویژه در مصر و سوریه، همچنان چرخش گاهی از تاریخ رسیده بودند. که با میبایستی بچون یک لایه "طبقاتی" - خرده بورژوازی - پای بافانسه خود کشی نهند و یا یگراست، ببخش دوم زندگی تاریخی و بهره ز ناپذیر خود که همانا انحطاط و گند پدگی یک پارچه باشد، تن دهند.

و سرمایه داری خرده پای بدین سرنشست گریز ناپذیر تن داد. ننگ!

۲- تا کمتر از یک دهه پس از جنگ دوم، شوروی سیاست جهانی خود را بر رویهم بر بنیاد نزدیکی و همسازی با استعمارگران دست دوم جهانی - مانند انگلیس و فرانسه و ... و ایستادگی هر چه بیشتر در برابر نیرومندترین استعمارگر جهانی - آمریکا - بالا برد. زیرا

شوروی که استراتژی سیاست جهانی خود را بر پایه تعادل نیروهای جهانی ریخته بود، بناچار امپریالیست آمریکا را که نیرومندترین امپریالیست جهانی بود، درست بگونه اصلترین دشمن خود ارزیابی میکرد. و پس برای سود جویی از تضاد جهان امپریالیستی، همسازی و بسط دادن با دیگر استعمارگران را بر زبان آمریکا، شالوده سیاست جهانی خود کرده بود. و این سیاست آشکارا خشک و ناپاکتکی نبود، هر چند بظاهر بر پایه دیپلماتیک ارزیابی شده باشد. [بخود آشکار است که ما شوروی را درست همانند یک استعمارگر بررسی میکنیم. که برآستی هم چیزی از استعمارگری کم ندارد.]

اینکه کدام استعمار در جهان نیرومندترین است، به تنهایی گواه آن نیست که آن استعمار در هر نقطه از جهان همواره نیرومندترین است. این سیاست، سیاستی زویده از واقعیات مادی که با آرامش اعصاب و خردمندی درجیده شده باشد، نبود. این سیاست، سیاستی بود که از بیم و هراس زاینده شده بود. سیاستی دهشتزده بود.

و همین سیاست دهشتزده و نابخردانه، انگیزه آن شد که شوروی بهنگام جنبش نفت در ایران از بیم آنکه مبادا آمریکا میخواهد بسود خود نفت را از چنگ بریتانیا بیرون کشد، با جنبش بسه ستیزه برخاست. [که البته دلایل دیگری هم هست که اینک با آنها کاری نداریم، که از پیرامین این نوشته بیرون است.] همین سیاست انگیزه آن شد که شوروی نخست با الجزایر حتی ناسا همدستانی نشان دهد. همین سیاست انگیزه آن شد که شوروی در یونان آشکارا با انگلیس به بی‌آرامانه‌ترین سازشها برسد. [که باز هم البته در همه این زمینه‌ها دلایل دیگری هم در کار هست که اینک با آنها کاری نداریم.]

درست بیاورونه آرمان کمونیسم که توده‌ها را سازنده و عامل تعین کننده تاریخ میدانند، شوروی که گویا بدین آرمان باور داشت، سیاست جهانی خود را بر پایه‌هایی استوار کرده بود که در آنها هر عامل و هر چیز جایگاهی داشت، مگر توده‌ها، که توده‌ها را هیچ جایگاهی نبود. و درست بعکس تپش بودن جایگاه توده‌ها در سیاست جهانی شوروی بود که شوروی پیوسته زد و بند با دولتهای وابسته و استعمارگران را بنیشه میکرد. [که باز هم البته همه علل گزینش چنین سیاستی همین یک علت نبود. ولی برای بررسی کنونی، همین بخش بس است. نیازی بیاورد آوری نیست که اینک بدلائل اینهم که چرا شوروی چنین و چنان است، کاری نداریم.]

لیکن سرنویشت جنبش نفت و گسترش نبرد های الجزایر و شکوفایی کودتای مصر و یکرشته واقعیات عینی دیگر و بویژه برخی عوامل درونی خود شوروی، سیاست شوروی را از یک چنان خشکی بسوی نرمش و هوشمندی، ولی بهررو، همچنان سودجویانه بی چرخاند. دیگر شوروی در هر نقطه از جهان آمریکا را بنیکاره و به گونه‌ای عینی و علنی در برابر فزون جویهای خود تعمدید. دیگر شوروی میان استعمار چیره بر این یا آن جامعه کشوری، با جامعه کشوری، با استعمار جهانی، خطوط تمیزی پیدا کرد. و بدینسان شوروی بسوی سیاست نوینی ره کشید که دیگر همان سیاست دهشتزدگی و هراس‌پشمین نبود. زمین پس شوروی با آرامش اعصاب خطوط سیاست خود را در این یا آن جامعه میکشید و دنبال میکرد. با این سیاست نوین، شوروی بجای اینکه در تضاد میان امپریالیست آمریکا و امپریالیستهای دیگر، مثلا امپریالیست انگلیس، پیوسته خود را در کنار امپریالیست انگلیس جای دهد، دیگر واقعیات مادی و شرایط زمانه‌کافی و وسعای وابستگی طبقاتی این یا آن جامعه را بازبینی میگرفت. و پس پیوسته خود را ناگزیر تعمدید کماز ترس آمریکا در کنار این یا آن استعمار دیگر جای گیرد. بلکه چنین مینتجید که کدامین استعمار

در کدامین جامعه، استعمار چیره است. و پس میکوشید تا از فزون خواهی و تضاد آمریکا و آن استعمار چیره و همچنین راستای ستیزه نیروهای پیشرو درونی آن جامعه، هوشمندانه بهره جویی کند. و پس نگاه در کنار آمریکا علیه استعمار چیره - کامیونیزم در مصر ۱۹۵۶ - و گاه در کنار نیروهای پیشرو علیه استعمار چیره و گاه در کنار همین نیروها علیه آمریکا، سیاست تو در تو و پیرشکویی را دنبال کند، تا شاید سرانجام بتواند خود جانشین همگی آنها شود.

بهررو، گمابیش بدنبال شکست جنبش نفت در ایران که برای شوروی دست کم در خاور میانه درس گرانبهائی بود، شوروی در مصر شیوه نوینی پیش گرفت: هر چند دست بعصا، بهررو، پشتیبانی از جنبش های ملی، بدینسان شوروی در خاور میانه نقش کوشا و سودجویانه و روبالندگی و فزای را آغاز کرد. نقشی که همچنان دنبال میشود.

پروزی بهایی که شوروی بدنبال این سیاست و کوشش نوین بدست آورد، شوروی را آشکارا به یک پای سیاست و نیروهای موثر در خاور میانه در آورد. و از سوی دیگر، بهرروزی بهایی که شوروی در خاور میانه به کف آورد، دیگر شوروی را وا میداشت که از منافع خود در این سرزمین نیز دفاع کند. شوروی با گزینش این سیاست نوین که نخست در مصر آنرا آزمود و شیرینیش را چشید، کم کم در سوریه سپس در عراق و بدنبال آن در یمن نیز رخنه خود را پی کرد. اینها همه جا باها و سود هایی بود که دیگر شوروی را پایند خود میکرد. و شوروی نمیتوانست آنها را بساندگی رها کند. و پس، شوروی ناگزیر بود - و هست - که از این سودها دفاع کند. سخن کوتاه: مرزهای شوروی گسترش یافته بود - و است - مرزهای منافع. که اینست قانون مرزها: مرز آنجاست که سود آنجاست و درست به همان سان که: مهبین آنجاست که سود آنجاست.

۳- خاور میانه که بیش از همه در زیر ستم انگلیس بود، نیازمند یک برج دیده بانی ثابت بود. اسرائیل از پدر بچه پروهای جهان، بریتانیا، در "ارض موعود" پس افتاد. بدنبال دومین جنگ بزرگ سرمایه داری در سده بیستم، امپریالیزم آمریکا در خاور میانه نه تنها آشکارا پرچم فزون خواهی خود را برافراشت، بدینسان منافع بریتانیا از سوی آمریکا نیز به تهدید گرفته شد. و انگلستان که پیروزی جنگش، تازه او را از جایگاه نیرومندترین استعمار جهانی فرود آورده بود، ناگزیر به پیش گرفتن سیاست معاشات گرانبهائی با استعمار تازه نفس آمریکا شد.

در خاور میانه انگلستان با سه نیروی عمده آشکارا خود را درگیر میدید: توده ها، شوروی، آمریکا. نیروهای دیگر را بهایی نبود.

آمریکا نخست سیاست فزون خواهی خود را روبه طرفه حتی با ستیزه های ضد انگلیسی درون منطقه نیز بگونه ای استعمارگرانه همساز کرد. یعنی تا پیش از یک دهه پس از جنگ دوم، روبه طرفه از ستیزه های ضد انگلیسی منطقه در راه فزون جوییهای تاراجگرانه خود پشتیبانی دغلکارانه را پیشه کرد. و پس، سیاستی را پیش گرفت که هم جنبش نفت در ایران و هم جنبش ضد انگلیسی مصر، هر دو نتوانستند از آن سودهایی ببرند.

هر چند در ایران، آمریکا سرانجام - طبعاً - با انگلستان به بیگانگی رسید و با کودتای انگلیس ارتجاع - آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت مصدق را سرنگون کرد، با اینهمه هنوز در همه منطقه سیاست پیشین خود را رها نکرده بود. و درست از همین رو بود که در رویدادهای کانال سوئز در سال ۱۹۵۶، روبه طرفه در برابر انگلیس - فرانسه - اسرائیل ایستاد و پشت

مصر را گرفت .

این سیاست آمریکا از یکسو و آن سیاست بریتانیا از سوی دیگر ، میوه‌ی جز این نداشت که انگلستان در چشم توده‌ها و نیروهای جوشان غرب ، بدشمنی هر چه آشکارتر تبلور یابد و در عوض آمریکا دست کم در میان سرمایه‌داری خرده پای فرمانروای غرب ، و اگر گسترده گوئیم : در میان همه نیروهای سرمایه‌داری خرده پای غرب که بشیوه‌های پیروزی توطئه‌گرانه می‌اندیشیدند و در دستگامهای دولتی - و بیوزنه ارتش - سنگرهای داشتند ، جای پای یافت . و ایسن ، موقعیتی بود که آینده سخت دهشتباری را با انگلستان نوید میداد . انگلستانی که هنوز زخم‌های واپس نشینی جگر سوزش در برابر آمریکا در ایران بهبود نیافته بود .

رویدادهای کانال سوئز ، آشکارا ناصر را بجایگاه پگانه پیشوی همه توده‌های ملیونی عرب بالا برد . و ناصر رابطه سیاسی مصر را با انگلستان گسست .

سیاستی که ناصر پیش گرفت ، سیاست هر چه بیشتر بریدن انگلستان انگلیس از گوی اغراب در این با آن سرزمین عرب ، در همه جوامع عربی بود . این سیاست ضد استعماری مصر که از درون مرزهای خود آن سرزمین ره بسرون میکشید ، برای بریتانیا سخت مرگبار بود . بیوه که دو پرستوان - ترین نیروهای استعمار جهان یعنی آمریکا و شوروی نیز بنا به سیاست آزمندانه خود با مصر میلاسیبندند .

کودتاهای گوناگونی در سرزمینهای عربی در گرفت . در همه و با رویهمرفته این کودتاهای دست ناصر یا سرمایه‌داری خرده پای مصر در کار بود . و همه این کودتاهای آشکارا بزبان انگلستان بودند ، ناصر که چون مصدق سیاست بازی کاربان بود ، شعار انگیزاننده‌ی را برگزید که برای توده‌های عرب بسی عینی‌تر و ملموس‌تر از حتی استعمار کپتالیستی چوئان انگلستان بود : اسرائیل . و درست از همین رو بود که ناصر لبه تیز شمشیر تبلیغاتی خود را بیش از همه بسوی اسرائیل حواله میداد . و این بی هوته نبود . اسرائیل پدیده‌ی بود که حتی هر کودک عرب نیز یادبودهای دردناک و کینه آفرینی از آن در دل و مغز خود داشت . هم از دیدگاه مادی و هم از دیدگاه معنوی ، از هر دو دیدگاه ، اسرائیل پدیده‌ی بود که دست کم چیزی جز نفرت و کینه نمیتوانست در سینه توده‌های عرب بارور کند . نفرت و کینه‌ی که بعثت تا زگیشان هنوز حتی چندان کهنه نشده بودند که به عادتش منفعل در آمده باشند . با اینهمه یک چیز بود : اسرائیل برای ناصر عملاً چیزی بیش از ستون شیطان در مکه نبود . ناصر بگرد آن میجریخید و هل هل کنان بسوی ریک پرتاب میکرد . ریکهای ناصر ریکهای تبلیغاتی بود . زیرا ناصر هوشمندتر از آن بود که آشکارا نداند که مصر توان برخورد رزنی با اسرائیل را ندارد .

لیکن دوشادوش بودن اسرائیل و پدر روحانیش بریتانیا ، بیشترین زانها را با انگلستان میزد . انگلستان خود نمیتوانست خود را در زیر پوشش استعمار پنهانی نهفته دارد . ولی این پنهان نگاری با جای گرفتن در کنار اسرائیل هیچ جور در نیامد . ارزشی نداشت . و موج نیروهای ستیزه جوی و زندگی خواه توده‌های عرب آشکارا هر سیاستی را که در کنار اسرائیل مایستاد ، در بر میگرفت .

آزمون عراق و یمن نیز فراموشی ناپذیر بود . بریتانیا بخوبی مینگرست که آینده جسمی بدن آشکارا با اسرائیل تا به چه اندازه تیره و تار است . و از سوی دیگر بنیادگی میدید که چگونه آمریکا حتی در مصر ، امتیاز کانهای نفت بدست می‌آورد . انگلستان ، این گرگ باران دیده استعمار جهانی ، بیکی از زیرکانه‌ترین شیوه‌های سیاسی خود دست زد . اسرائیل ، ایسن

کودک خردسال خود را با قویش آمریکا انداخت . و بدینسان بریتانیا توانست خود را از آماج گوله بارانهای تبلیغاتی ناصر، و پس از سر زانهای توده‌های عرب آهسته آهسته ، و کما بیش بیرون کشد و بجای او آمریکا بنشیند .

این سیاست زیرکانه که بیرون کشاند نیروهای انگلیس از خلیج فارس و آن شعبده بازی تعیین سرنوشت در بحرین نیز بیست آن شد ، انگلستان را هر چه بیشتر از زبان و مغز اعراب بیسرون کشید و درست بجای آن آمریکا را نشانند که کارهای ننگین و فراوانش در سراسر جهان و بی‌سوزه در ویتنام نیز نفرت و کینه توده‌ها را خود بخود بسوی خود میکشد .

آموخته است اگر بباد آوری که روابط سیاسی مصر و انگلیس بدنبال جنگ سوئز ۱۹۵۶ گسیخت و بدنبال جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بیوست . و درست بوارونه آن ، روابط مصر و آمریکا که بدنبال جنگ ۱۹۵۶ سوئز گسترش همسازانه بی هم یافته بود ، در پی جنگ ژوئن ۱۹۶۷ گسسته شد . بهر رو ، يك چیز بود که نعیشد در آن شکی کرد :

انگلستان در خاور میانه سود و زیان مرگ و زندگی داشت . و این چیزی نبود که بریتانیا آماده باشد در یکی دو بازی بهاز و خاموش به پی کار خود رود . منتصبی يك چیز بود : انگلستان نمیتوانست این منافع را با سیاست زورمندانه و بی پرده پیشین نگهداری کند . شیوه‌های نوینی بایستکی داشت که با نرمش و هوشمندی هر چه فراوان‌تری آمیخته باشد . و درست از همین رو بود که بریتانیا چنان سیاستی را پیشه کرد که از همسازی با شوروی گرفته تا هر چه بیشتر نهان کردن خود از چشمها و تا هر چه بیشتر همافوش کردن اسرائیل با آمریکا و تا هر چه بیشتر "استقلال" دادن بشیوخ و ... همگی را در این یا آن شرایط زمانگانی در بر میگرفت .

۱- بخود آشکار است که وضع و سیاست آمریکا در خاور دور و دست کم در ویتنام به چون سوساماری است که دشمن جنگ کسی گیر کرده است . و پس میکوشد تا دم را بگذارد و خود بگیرد .

لیکن اگر آمریکا از باطلاقی که در خاور دور در آن فرو رفته است و بیشترین نیرویش را میبکد ، رهایی یابد ، بیگمان است که با درندگی و فزون خواهی بیشتری بسوی خاور میانه تاخت خواهد آورد . و این چیزی نیست که حتی آمریکا خود کمترین کوششی در پنهانداشت آن داشته باشد .

آمریکا ناچار است گزندها و زبانهای را که در خاور دور دیده است ، در جای دیگر جبران کند و کما بهتر از خاور میانه ؟! لیکن این تاخت نوین و پرهیز ناپذیر آمریکا ، درست بمعنی آن

است که از یکسو ته مانده منافع بریتانیا و همه ارضای فریبی را در خاور میانه شهید بدی نویسن گیرد و از سوی دیگر بمعنی آنستکه سوساماری را که شورویها هزاران خون جگر در خلال گرفتار

ریبهای توانفرسای آمریکا در خاور دور برای خود دست و پا کرده است ، بخطر اندازد . و افزون بر همه اینها همه دولتها و نیروهای خرده بورژوازی فرمانروا در این منطقه نیز بخطر افتند .

چنین سنتز یا همشهادمی ، بناچار نهاده و بر نهاده ، با تز و آنتی تز خود را خواهد داشت ، از اینرو بسی طبیعی است که شوروی و بریتانیا و روسپهرفته ارضای فریبی ، بیست دولتهای خرده سرمایه‌داری عرب ، پیشاپیش به یکجانبان یگانگی عقلی برسند که راه را برای تاخت نوین آمریکا

دست کم دشوار کنند .
پرواز بهترین و پراواثرین شیوه پیاده کردن و نمایش این سنگر سازها ، درست همین چیزی است که اینک در سیمای تاخت جنگی مصر و سوریه با اسرائیل آغاز شده است .

آنچه بی اندیشه است اینستکه شالوده‌های سیاسی شوروی و بریتانیا - ارضای فریبی ، بیکیاره با هم یکی نیست . هر يك سو دو زبان ویژه خود را دارد . ولیک این سودها و زبانها اینک

در يك گره گاه تاريخی با هم گره خوردند و بگانی بافتند .
ارضا ناگزير است آهسته آهسته خود را از جنگال آمريكا آزاد کند . كه اگر نكند ، بناچار بايستى
بيگاره بستمعزوه آشكار آمريكا در آيد . و شوروى ناگزير است هر چه بتواند بيشر در ناتوانسى
نيرومندترين هموريد جهانيش بگوشد ، هر چند در اين ميان ناگزير باشد از ناتوانى دشمنان
ديگرش كه تا بدان اندازه نيرومند نيستند و بناچار در عمل تا بدان اندازه خطرناك نيستند ،
پيشگيرى كند .

بهررو ، يكى از ريشه هاى جنگى كه اينك از سوى مصر و سوريه ، عليه اسرائيل - اين بچه پر روى
بريتانيا كه اكنون سخت در آغوش آمريكا پناه جسته - آغاز شده است ، همين پيشگيرى از تاخت
نوبنى است كه آمريكا بى هيچ شكى بسپح آنرا براى خاور ميانه ميديد .

تـ نزديك به دو دهه است كه آمريكا و شوروى در بدارها و گفتگوهاى زير جلى خود ميكوشند
تا بلكه سياستهاى خود را بگونه بى همخوانى در پهنه جهانى در آورند . اين كوششها بمسبوبيگى
فگذشته اند . اينك هر دو در سياست " آرام سازى " جهان همسازيهاى فراوان دارند . زيرا
هر دو ، هر چند با جقم اندازه هاى مادي گوناگون ، با اينهمه در سياست " آرام سازى " جهان
سودها دارند . و پس ، در اين زمينه حسابگريها كرده اند و برنامه هاى نيز جيده اند . و در اين
ميان بويژه آمريكا كه از ژرفاى با تلاق جان گير خاور دور فرسوده بيرون انداخته ميشود ، بسى
بيش از شوروى نياز مند " آرامش " و دريافت انرژى فراوان بدون صرف انرژى فراوان است .
هدستى شوروى و ارضا - بويژه با بريتانيا - در خاور ميانه ، آمريكا را در بن بست سختى انداخته
است . اگر آمريكا در خاور ميانه از سياست بازى دست كشد و سازشكارى را پيشه نكند و بناچار
از ستبخ فزون خواهىهاى خود فرود نيايد ، ناگزير بايستى همه سياست " آرام سازى " فشركانه
خود با شوروى را نيز در همه جاى ديگر بخطر اندازد . و با بنديده داشتن موقعيت آمريكا
در زمينه هاى درونى و بيرونى و پولى و سياسى و . . . چنين دريافت ميشود كه آمريكا ناگزير
است اينك سياست نرمى را در خاور ميانه پيشه كند و آنرا نيز در پهنه سياست آرام سازى خود
جاى دهد . بنديشان هر چند بخشى از كزند روپداها يگراست با آمريكا بخورد ، با اينهمه
چنين دريافت ميشود كه آمريكا اينك ناگزير به پذيرش آن كزندها خواهد شد ، تاكى آنها را تلافى
كند . شكيباى نخواهد .

ا- شوروى بويژه اينبار در خاور ميانه به جان ميكوشد . زيرا هرگونه شكستى براى شوروى و اينبار
بسى گرانتر از هزار ديگرى خواهد بود . اينك شوروى سياست كلي جهانى خود را در سياست
" آرام سازى " جهانينده است . ولى بهر دليل ، بهر رو ديگر همستگيهاى شوروى و چين چنان
نيست كه شوروى حش به داد و ستدهاى بازرگانى كلانى با چين در همين سالهاى نزديك
اميدوار باشد . بسختى ديگر ، اينك بازارهاى چين از دست شوروى سخت بيرون رفته است .
يعنى شوروى يك بازار ۸۰۰ ميليونى روپنده را از كف داده است . و از سوس ديگر ، سازش
چين و آمريكا نميتواند به داد و ستدهاى بازرگانى نيز نتيجه ام . و آمريكا نيز داراى چنان
توليد غول آساى هست كه بتواند سفارشهاى چين پاسخى دلپذير دهد . هر دو ميتوانند
شترينان خوبى براى يكديگر شوند . اين نزديكى آمريكا و چين ، و آينده اين نزديكى ، موقعيت
انگليس را نيز در داد و ستد با چين به تهديد گرفته است . افتادن حتى نيمى از يك بازار

هشتصد میلیون بدست آمریکا، نه تنها برای شوروی، برای همه اروپای و بویژه انگلیس، که اعتیاد ی
هم به دادوستد با چین دارد، و نیز خطرناک است. حال اگر با آزاد شدن دست آمریکا از ویتنام
آمریکا در خاورمیانه نیز جنگهايش را به يك باره انباشته کند. بایستی گفت که شوروی و اروپا
به فلاکتی همه سویه گرفتار خواهند شد که از هر سو نگریده شود، باید ارنایدیر است. و سپس
چاره‌ی نمی‌ماند جز اینکه دست کم از هر چه بیشتر تاراجگری آمریکا در خاورمیانه پیشگیری شود.
این واقعیت نمیتواند بواقعیت ساوش شوروی و اروپا - و بویژه انگلیس - در خاورمیانه هر چه سه
بیشتر گسترش ندهد. که داده است.

از اینرو، اینبار بایستی برای کوششهای شوروی، حساسیت بیشتری باور داشت. زیرا انگیزاننده
این کوششها نگرانی و دهشتی جدی از آینده‌ی تیره است. راستی اینستکه اینبار شوروی بجان
میکوشد. و نه جان انقلابی، که جان استعماری.



۷- اینک اسرائیل در زمین و هوا و دریا، در همه جا بیکباره درگیر جنگ است. جنگی که
بوارونه جنگهای پیشین، اینبار نه اسرائیل بلکه مصر و سوریه‌اند که در حمله پیشدستی کرده‌اند.
آنچه تا باکنون گواهی می‌دهد، اینستکه اینبار بوارونه پیشترها، این اسرائیل است که کوبیده
میشود و این مصر و سوریه‌اند که شکستهای شرم آگین پیشین را گویا اندکی از میان بر میدارند.
در اینزمینه رجز خوانیهای "اعراب" بککشانشا کشیده است. و آنها که خداوند برایشان
چنان دیدگانی گرامت فرموده است که هر رویدادی را درست چنان ببینند که آرزو میکنند،
سرنوشت این جنگ را نیز چنان می‌بینند که گویا اعراب چنان شکست نظامی خرد کنند که ایسه
اسرائیل خواهند داد که هیچ سوارکاری را توان جمع و جور کردن اجزا پراکنده آن نخواهد بود.
آنچه بی اندیشه است اینستکه در خلال این چند روزی که از جنگ میگذرد "اعراب" دست بالا
را دارند. هلاکین اسرائیل از سراسر کرانه کانال سوئز رانده شده است. افسانه جادویی
نیروی هوایی اسرائیل را که سخت پرورده آمریکا است، موشکهای روسی به باد داده است. اسرائیل
تازنده، با اسرائیل مدافع بدل شده است. لشکریان صهیونیستها انبوه انبوه، جنگ افزارها
را بزمین میگذارند و دستها را به بالای سر میزنند. ارتشی که پیوسته در بیابانهای سینا
رخسار و ربهیش می‌تاخت، اینک واپس می‌نشیند. اسرائیل در گولان به سنگر دفاع نشسته است. . .
با همه اینها نباید، نه بارتش ضد تودمی اسرائیل کم بسا داد و نه بارتش دولتهای عربی
بر بسا داد، هیچکدام. و حتی بایستی همچنان بناتوانی و کاستی ارتشهای دول عرب
و بشایستگی رزمی ارتش اسرائیل معترف بود. زیرا اگر اندکی بزرگها بنگرم، بسادگی در می
یابیم که این جنگ نیز همچنان نمایشگاه ناتوانی و ناشایستگی ارتشهای دول عرب است. و
چرا؟ زیرا هلاکین دو دولت مصر و سوریه آشکارا دو جبهه جنگی را علیه اسرائیل گشوده‌اند.
یعنی هم اینک اسرائیل در دو جبهه می‌جنگد. افزون بر آن، جنگ افزارهای مصر و سوریه،

نه تنها دست کمی از اسرائیل ندارند بلکه در برخی زمینه‌ها بهتر نیز هستند. انبوهی مردمان تکه تکه این دوسرزمین نیز بر اسرائیل فزونی دارد. این دو دولت از سوی رومی‌مرفته دولتهای عرب دیگر، کمابیش یشتیانی‌هایی میشوند. تا آنجا که لشکریانی از نیروهای رزمی برخی دولتهای عربی، آشکارا مسئولیتهایی را در جبهه‌های جنگ بگردن گرفته‌اند. خود دو کشور مصر و سوریه، اگر نگوئیم با همه گنجایش جنگی خود، بایستی بگوئیم با بیشترین توان جنگی خود گام با آردگاه نبرد نهاده‌اند. افزون بر همه اینها، اینبار این "اعراب" اند که طفرحما و نقشها بیجمله در تو درتویی را که دوشادوش شوروی در خلال چندین سال برای خود و برای گمراه کردن اسرائیل و یارانش با شکیبایی دنبال کرده بودند، پیاده میکنند. یعنی این بار این اسرائیل است که غافلگیر شده است. همچنین در سراسر این شش‌سالگی که از جنگ ۱۹۶۷ میگذرد، همسسه دولتهای عرب و بیوزمه مصر و سوریه، همواره در راه تسلیح خود کوشیده‌اند. گذشته از اینباختن و بسیج کردن بهترین جنگ افزارها، در سراسر این دوران، افسران مصری و سوری بی‌آنکه يك آن درنگ شود، بهررو، آموزشهایی رزمی و نظامی را در شوروی دیده‌اند. یعنی مصر و سوریه بجای اینکه خود را انبارهای جنگ افزارهای گوناگون کنند، ظاهرآ اینبار کوشیده‌اند تا برای خود "ارتش" دست و پا کنند. هر دو اینبار، گویا نه برای بار آوردن رانندگان هواپیما بلکه برای بار آوردن "خلیان" جنگی کوشش کرده‌اند. یعنی هر دو، خواهان "نیروی هوایی" شده‌اند، نه انبوهی "هواپیما" و گلهبی "رانندگان هواپیما". هر دو در راه گویا نیروی زمینی کوشا بوده‌اند، نه بیایانی "تانک" و انبوهی "رانندگان تانک". و هر دو گویا برای سازمان دادن "ارتش" تلاش کرده‌اند، نه برای گردآوری مشتق تئیش مامانی نثر بزدل پر فیس و افاده ستگر بنام گویا "افسر" و انبوهی "گماشته" و "نقل علی" بنام گویا "سرباز" ... به‌همه این کوششهای شش‌ساله، پیگیر بایستی مانورهای بیابانی و درنگ ناپذیری را نیز افزود. و بر فراز همه اینها بایستی خواست و یشتیانی حسابگرانه، ولی بهررو، رومی‌مرفته خدی شوروی را نیز جای داد. و با اینهمه، بیروزیهای دو دولت مصر و سوریه بر اسرائیل حتی تا به هم اینکه نیز، باز هم نه تنها بهیچوجه ناپود کننده و چشمگیر نیست، این بجای خود، حتی اگر به نیگوی بنگریم، همچنان آبروبرانه و شرم انگیز و گدایانه است. و بیوزمه هم اینکه هنگام آنستکه با دیدگان گشوده بنگریم که آنچه را "اعراب" پیروزی می‌نامند در واپسین تحلیل، باز هم شرمساز است. زیرا با همه اینها، اسرائیل حتی کبهای مرگباری نخورده است، هیچ، چنین پیدا است که ارتشهای مصر و سوریه بشتاب از دم باز میانند و آن نیرویی را که در خود اندوخته بود، نتدی از دست میدهند، و بجای آن اسرائیل به سر گیجه ناشی از کبهای نخستین جیسره میشود و بسیج نوینی را میبند که هر چند پیش‌بینی فنی آن برای ما شدنی نیست، ولیکن پیش‌بینی چنین واکنش رزمی‌یی از سوی اسرائیل شدنی است: اسرائیل یکبار دیگر پای بر گرده ارتشهای دول مصر و سوریه خواهد گذاشت. و اگر آب و هوای این زمان با ۱۹۶۷ یکی نیست، دست کم می‌توان باور داشت که اسرائیل بایی بر روی پای ارتشهای مصر و سوریه خواهد گذاشت. بگذار دچار کور بینی روییده از ذوقزدگی ویژه تماشا جویان بلیط خریده و شرط بسته سابقات اسب دوانی نشویم: گولان همچنان در دست اسرائیل است. بیابانهای سینا را اسرائیل بر رویهم نگذاشته است. جز شکست خط بارلو، و پس، جز کرانه‌های کانال، هیچ کجای دیگر از جنگال اسرائیل بیرون نرفته است. اسرائیل بوارونه مصر و سوریه و حتی "اعراب" بسادون بسیج جنگی یکپارچه و بدون همه و یا رومی‌مرفته گنجایش نظامی میچنگد. مصر و سوریه هنوز

از ارزشهای فائزگیری دشمن سود میجویند . . .

اینها همه حتی عوامل عینی نظامی روزنامه‌ی و بسیار پیش با افتادگی است که دلگرمی و ذوقزدگی را فرآورده، ساده اندیشی خوشبوورانه آرزومندانی میکند که بجای برخورد رویا روی با آنچه حتی ناگوار است، به برخورد پندار ناکی خوشند که با آرزوهایشان همساز است. لیکن بگذار ما با دیدگان و خرد طبقاتی خود، و نه با پندارها و خوشداشت‌های ساده دلانه، نخست واقعیات را بدرستی بنگریم، تا آنکه بتوانیم با تکیه بر واقعیات مادی، راستای منطقی برای بیکار در راه رسیدن با آلمان طبقه خویش برگزینیم. پس بایستی بزرگوارها دیده در دهه ۴۰ . پس بایستی نخست بنگریم که چگونه دو دولت مصر و سوریه که پیشترها بیشترین گنجایش نظامی خود و به پیوسته همه کمکهای بهرروز قابل محاسبه بی که از سوی دولتهای عربی دیگر بآنها میشود و برقرار همه اینها کمکهای شیروی که بدون آن، آنها حتی یک شبانه روز نیز یاری پایداری نداشتند، بسا اینهمه هنوز نتوانستند، ارتش اسرائیل را حتی لنگ کنند. در هم شکستن و از هم گسختن گسه پیشکش .

[با دگر شویم که ما اسرائیل را پدید می‌آید ایستاده بر پاهای خود ارزیابی نمیکنیم و بدینسان سرکوفت اسرائیل را به "اعراب" نمی‌زنیم. اسرائیل نیز به یکباره بدون استعمار باختری و جنگ افزارها و پشتیبانیهای همه سویه آمریکا، قابل ندارد. لیکن از آنجا که تکلیف همه رزمندگان توده و طبقه کارگر با اسرائیل روشن است، ما بدان نمی‌پردازیم، و بدان رشته دولتهای می‌پردازیم که تکلیف توده و طبقه کارگر را با خود، به زبان توده و طبقه کارگر روشنندانه تیره میکنند.]

دلخوش کردن باینکه در ژوئن ۱۹۶۷، در کمتر از یکصد ساعت ارتش اسرائیل توانست سرزمینهای ارتش مصر را در هم گوید و با درنوردیدن بیابانهای سینا در همین زمان، خود را بکرانه‌های کانال سوئز برساند، ولی اینک نمیتواند قاهره و دمشق را بگشاید و گواه کند بدترین گونه انحطاط روانی و اخلاقی، و گواه فرودین ترین منش‌ها و سرشتی است که بچنین تنگی با سر بلندی می‌نازد. بیگمان این گواه گامی بیش است. ولی هرگونه نازشی برای این گام مورچه‌وار گواه چنان گونگی از زبونی و خواری روانی است که همتا نخواهد داشت. جان و گوهر آدمی بایستی تا به چه اندازه خوار و ناچیز باشد که همین اندازه که از سوی آن کسی که میبایستی خردش کند، میتواند کتک نخورد، مغرورانه بخود ببالد! بالیدن که ندارد پیشکش، بایستی با آزر فراوان بچینین نمایش جنگی دردناکی نگرست، بایستی سرها را پایین انداخت و با شرساری و خردی کوشا در راه نوشتن سر نوشتی کوشید که نه کتک نخوردن از دشمنی که بایستی چون خیار خردش کرد، بلکه خرد کردن این بچه پرروها نیز هرگز برایمان کمترین نازشی نداشته باشد، نابودی ارساب این بچه پرروها چشم انداز طبیعی مان باشد، بدون گردن گیری ناز فروشانه، و چون یک وظیفه طبقاتی!

ولی اینک دولتهای عرب بتوده‌ها چه می‌آموزند؟ نازیدن باینکه میتوان با دست آنکس که بایستی بدست ما بگور سپرده شود، خرد نشد، گواه فرودین ترین قهقرای منش و اخلاق است، و این است آن منش و اخلاقی که اینک دولتهای عرب بتوده‌ها می‌چینانند.

۱- بیگمان نمیتوان از همین برخورد جنگی نیز بیکاره ناخشنود بود. زیرا هر اندازه جهان طبقاتی در ناآرامیهای جنگی و برخوردهای نظامی بیشتری دست و پا بزند، از دیدگاه تاریخی برای نابودی و گسیختگی شیرازه آن، باز هم سودمندتر است. لیکن یک چیز هست که ما هم

به همین چیز توجه داریم: مصر و سوریه، با کم و بیش همکاریهای دیگر دولتهای عربی و راهنما -
بیهای ریشهی شوروی و... برای چه هدفهایی میجنگند؟ در بن این جنگ چه رازهایی نهفته
است.

رویه کار را که بنگریم، داستان خیلی ساده است: اسرائیل بخشهایی از سرزمینهای مصر و سوریه
را "اشغال" کرده است و آنها برای بازپس گرفتن این سرزمینها جدا کرده از بیکر مام میهنس
میرزند! پس شعار جنگ و شعار آزادی سرزمینهایی است که اسرائیل بدنبال جنگ ۱۹۶۷ از
دامان میهن جدا کرده است. لیکن اگر تنها اندکی از رویه کار بزرگتر بنگریم چه؟ آنگاه چنین
پرسشی پیش خواهد آمد: پیش از "اشغال" این سرزمینها - سینا و گولان و کرانههای باختری
رود اردن و اورشلیم و باریکه غزه و... - شعار "اعراب علیه اسرائیل چه بود؟ آیا اعراب
هیچگونه ادعا و شعاری علیه اسرائیل نداشتند؟ داشتند. آنها خواهان نابودی خود اسرائیل
بودند. آنها بوجود با روی استعمار بر روی سینا "اعراب اعتراض داشتند. لیکن اکنون بجز
تودهها و طبقه کارگر و بهشتازان راستین آنها، دیگران آشکارا با پنهان، بهر رو، خیلی ساده
از همه این حتی ادعاهای پیشین نیز دست کشیدهاند. اینک آنها، نه جان اسرائیل و استعمار
بشتیان آن، و نه رهایی فلسطین از جنگال ضد انقلاب جهانی و انهدام با روی آن در کرانه
دریای مدیترانه را حتی در شعار، بلکه تنها بازگیری سرزمینهایی را خوبا هستند که تنها
در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اسرائیل "اشغال" کرد.

و این، تنها یک گام ریشهی بیش نیست. یک دسیسه ریشهی نیز در بن این واپس نشینی نهفته
است. این، گواهی یک انحطاط طبقاتی و چرخش تاریخی نیز هست. این گواهی از دم بازماندن
ناسیونالیسم عربی است که با کودتای ۱۹۵۲ (نهمین) ناصر در مصر پیاده شد و بدنبال آن
از سوریه گرفته تا عراق و خلیج، همه جا را بشور و داشت. زانوان این ناسیونالیسم دیگر از
توان پیشروی باز مانده است. چرخش نوینی آغاز میشود، خلفها به پای دل و روان نوینی
نیازمندند. تاریخ نوینی سر میگیرد. دیگر ستیزه با استعمار که همچنان جایگاه خود را بسر
فراز خاور میانه، و پس، بر باریکه مدیترانه نگه داشته است، با شیوهها و فرهنگ گذشته شدنی
نیست. فرهنگ و سازماندهی، بهشتاز و طبقه نوین بایستگی دارد. پیروز!

۹- آیا در بن این انحطاط طبقاتی و همچنین در بن این بازپس گیری سرزمینهای "اشغالی"
دسیسهی یگانه ضد انقلابی نیز نهفته نیست؟ نهفته هست: مصر و سوریه و... -
بازگیری این سرزمینها بمانند تکه گاهی نمیکنند که گام دیگر آن رهایی فلسطین باشد. زیرا
چنانکه گفته شد، حتی این شعار نیز دیگر بیکباره از فهرست شعارهای دولتهای عربی دست
کم هسایه اسرائیل بیرون شده است. آنها به بازگیری این سرزمینها بمانند بخشی از ستیزه
با استعمار جهانی و رهایی حتی تودههای "عرب" نمیکنند. زیرا ناسیونالیسم کودتای ۱۹۵۲
که هنوز توانسته است چنان نظام تولیدی بی را سامان دهد که بایستگی پایداری داشته
باشد و همواره از احساسات خام تودهها بگونهی خام نیرو میگیرد، دیگر این توان را نیز از کف
میدهد. زیرا توانسته است بنیادهای مادی پویایی را سامان دهد. پس اینک این پرسش پیش
میآید که هر چند مصر و سوریه برای بازگیری این سرزمینها آشکارا به جنگ دست زدهاند، لیکن
براستی میخواهند این سرزمینها را در کجا بدست آورند؟ در آردگاه نبرد؟ یا در بهشت
میز سازش؟ چنین پیدا است که می سازشکاری، آنجاست دیدارگاه دولتهای مصر و سوریه با

اسرائیل برای برگرداندن سرزمینهای "اشغالی" باغوش مام مبین . بدینسان دولتهای مصر و سوریه و بدینال آن یکرشته دولتهای عربی دیگر [و البته نه همگی زیرا تضادها پیچیدهتر و تودرتو تر از آنند که بتوان همگی آنها را در اینجا یاد کرد . وحتسی هماکنون دریافت . با اینهمه چنین دریافت میشود که هستند دولتهای عربی که از اسرائیل بدورند و منتظرند تا سازش مصر و سوریه با اسرائیل درگیرد و آنها را هو کنند . بی آنکه خود نیز به گوهر با آنها یگانگی نداشته باشند] بسوی شناسایی رسمی و آشکار اسرائیل ، چار نعلل پیش میتازند . بدینسان ، این جنگ در عین حال نه جنگ نابودی باروی استعمار و نه جنگ با استعمار بلکه جنگ آشتی و سازش با دشمن توده‌های ضد استعمار و جنگ سازشکاری و بدیش حلقه تنگ استعمار بر گردن توده‌های عرب و خاور میانه و سراسر جهان است . و درست از همین روست که این جنگ رو بهرفته جنگی تنگین و بلید ، جنگی است که در آن توده به انبوهی ، هزار هزار جان میازد و فرآورده کار و کوشش آنها بسوداگران و بفروشندگان افزایش جنگی و دوستی پیشکش میشود تا درکنار آنها فرزندان و جوانان توده را باز هم بکشتن دهند و تا درکنسار این خونها که غرابه غرابه بر زمین میاشد ، سرمایه‌داری خردبای منخط و سازشکار ، ناسیونالیزم از دم باز مانده و همگی نیروهای پیوسیده اجتماعی که تختگاه فرمانروایی را اینک در زیر نشیمنگاه خود گرم و نرم میبایند ، به بلیدانهترین سازشکارها تن در دهد . و بهره کشی از توده‌ها را دوشا دوش استعمار ، دیربای تر کند .

۱- لیکن اگر این جنگ ، جنگ سازش است ، پس سرنوشت فلسطین و جنبش آن چه خواهد شد ؟ در پیته همین پرسش است که به جگر گدازترین ریشه* دسیسه‌یی که در پناه شوریدگیهای نبرد سینا و گولان میکوشند تا از چشمها پوشیده دارند ، می‌رسیم . زیرا جانسوزترین ریشه دسیسه درست در همینجاست .

بازگانی کهنسالی که آدمیان کالا‌های آن هستند ، با مقیاسی که تاکنون پیشینه نداشته است ، در میگیرد . توده‌های آواره فلسطین به دادوستدهای توبنی گرفته میشوند . سازمانهای مسلح فلسطین ، با آشکارا و بدون اندکی پرده پوشی از سوی همه دولتهای همسایه اسرائیل دچار بدترین و خونین‌ترین پیگردها میشوند و با آنها را نیز که دارای نهادهای انقلابی استواری نیستند ، باستخوان خشکمی سرگرم میکنند ، تا دست بالا به پارس‌کنان بی‌آزاری در آیند .

انحطاطی که اینک سرمایه‌داری خرده پای بویژه مصر و سوریه را گرفته است ، دیربای زود ، آنها را آشکارا در برابر توده ها بشمشیر کشی وامیدارد . و این پیشینی پذیر است . اینستکه این جنگ همچنین میکشد تا ارتشهای دولتهای عرب و بویژه مصر و سوریه را چنان خودبسندی و غرورننگین و دهشتناکی بخشد که بدون اندکی وجدان تودمی ، آشکارا خود را فراسوی توده‌ها جای دهد و بدون کوچکترین آشتنگی درونی و وجدانی بجان توده و همه شکونه‌های تودمی بیفتند .

با اینهمه ، اینکه اینچنین خواستهایی را خدای جنگ بدون درنگ تثبیت کند و یا بنیروی طیه آن درگردیسی بخشد ، رازبست که از هماکنون نمیتوان گشود .

۱- جنبش فلسطین نیز آشکارا دچار همان بیماری است که در تاریخ بنام بیماری خرده بوزوازی خوانده میشود . و جنبش با اینکه زندگی آغازین خود را میگذراند ، با اینهمه تا آن اندازه

که به سیاست بازی و زد و بند پایبند است، دارای تبهادهای نظامی و بران نیست. و این از کاستی‌ها و کمبودهای در دناکی است که در کمتر جنبشی، ولو جنبشهای مسلحانه همین سرمایه داری خردمها در روزگاران آغازین زندگی در جهان دیده شده است. گویی زندگی عینی در روز گرانهمی که یک توطئه جهانی و در زیر درفش سازمان دول ضد توده‌یی - که هنرش درست همین گون کارهاست - برای فلسطین چیده است، در گوهر جنبش نیز لکه زبونه خود را گذاشته است. جنبش بیوسته رفتار در روزگانه و بندوست چی مآبانه بی دارد.

هر چه دیده میشود دید و باز دیدهای پیاپی با این با آن دولت است و دریافت‌های نقد و نسیه پولی و خوراکی و پوشاکی از این با آن، ولو بگدایی و سازش. این دیگر چه شیوه‌یی است؟ برستی که شگفتی آفرین است!!

جنبش از دولتهای کویت و عربستان و دیگران گویا کمک دریافت میکند. این دولتها که هستند؟ و چرا کمک میکنند؟ بررسی است که گویا جنبش خوشندارد در باره آنها ارزیابی انقلابی کند. لیکن بسادگی میتوان دریافت که این دولتها این کمکها را از پول همان نفتی میکنند که بسا آرامش سبکبارانه بی در لوله‌ها سینه میمالد و خود را با مهربانیزم و اسرائیل میرساند. و پس روشن است که جنبش نخست بایستی صفا و آرامش روانبخش این نفتهای سبکبار را بر هم نزنند، تا پس از آن بتواند صدقه آنها را دریافت کند. بدینسان جنبش به تهرای بلاگردانی نفت سرنگون میشود. و جنبش درست چنین سیاست زبونه و بیخردانه بی را پیشه کرده است. و حال آنکه سیاست درست، سیاست ضد نفتی است.

جنبش میبایستی سیاست حتی نابودی بکارچه همه جاهای نفتی را پیشه میکرد. و کند. و این درست چنان سیاستی بود که بجای اینکه جنبش را بگدایی بلاگردان در آورد، به تازنده‌یی در میآورد که بلافاکتن بحان امپریالیزم - ارتجاع میشد.

بهررو آنچه جنبش فلسطین نامیده میشود، برای اینکه چیز بدر خوبی از آب درآید، نخست بایستی این کالبد تن آسا و این جان وامانده کاسکارانه اش در زیر سنگهای سترگ رخدادهای کهنه، چنان جان گیرد که با نیرو و طبقه‌یی که تاریخ را نه از دیدگاه در روزگاری و زد و بند، بلکه از نگرانهی دانشین و برستی انقلابی میگذرد، بتواند درفش پیشتازی خود را افراشته کند؛ طبقه کارگر، و با دست کم این انبوه باورنکردنی شیوه‌های زبونه‌یی که در هر رفتار این خرده بورژوازی بند و بستچی دیده میشود، بکمترین اندازه آن پاشین آید، تا بدینسان جنبش دست کم گامی بیش بردارد.

نمیتوان فراموش کرد که همین امر که خرده بورژوازی پیشتازی جنبش فلسطین را بدست گرفت - است، خود گواه واپس ماندگی در دناک طبقه کارگر و بویژه ناکارگری بودن احزابی بوده است که بنام طبقه کارگر طبقه کارگر را دغلكارانه رهبری کرده‌اند.

۱۲ - امید دلپذیری است اینکه زمین پس خلق فلسطین استراتژی سیاسی - نظامی هوشمندانه‌یی را برگزینند و جنبش خود را از گذرگاه‌های خردمندانه و نه ساده اندیشانه راه برد، نابودی دولت‌های عربی، برای نابودی اسرائیل، اینست یگانه استراتژی سیاسی - نظامی خردمندانه بی که توده‌های فلسطین میبایستی برگزینند و دوشا دوش توده‌های دیگر جوامع عرب نخست حسابهای خود را با دولتهای خائن و سازشکار و خرده بورژوازی وامانده‌یی که بر جوامع عربی چیرگی دارند، پاک کنند، تا آنگاه بتوانند اسرائیل را چونان گرد و در پنجه‌های خویش خرد کنند.

تل آهورا بایستی نخست در عمان و دمشق و قاهره و ریاض و . . . در هم کویید، و نه کویست و خرطوم و بغداد را در تل آهورا .

راستی اینستکه اینک پس از سالها ، نادرستی استراتژی جنبش فلسطین از همه سو آشکار میشود ساده اندیشی خرده بیروزاوی خود را در خوشباوری به " قومیت عرب " شکوفا کرده بود . از هر سو به بن بست خود میرسد . که رسیده است . که رسیده بود . نادانی دهشتناکی میخواهد که بتوان حتی برای يك آن هم که شده باور کرد که میتوان در پناه اردن و لبنان و . . . اسرائیل را در هم کویید . زنگوله این نادانی که خاستگاهش چیزی جز گوهر و منش خرده بیروزاوی پیشتاز جنبش نیست ، نخست در اردن بصدا درآمد . " سپتامبر سیاه " آوای خونبار این بیخردی هراس انگیز بود . لیکن گرم بودن بازار سرگرمیها در لبنان و سوریه جنبش فلسطین را چندان هم بسر عقل نیاورد . اینک هنگام آن فرا میرسد که توده فلسطین با بیکاره خرده بیروزاوی پیشتاز خود را بدنباله رهپشتاز طبقه کارگر در آورد و بدینسان بیکاره از آن استراتژی سراپا نادرست دست بردارد و یا دست کم چندان در تجربه اندوزی شتاب کند که بتواند جنبش را دچار گونهی تحول عینی کند ، و یا بسرنوشتی گردن نهد که ویژه خطا کارانی است که از خطاهای خود دست بسر نمیدارند : شکست !!

بهررو با بدیده داشتن سیاست " آرام سازی " ، که يك توطئه ضد کارگری و ضد تودهی گستردهی است ، فلسطین بایستی از هرگونه رفتاری که میوه عینی آن " آرام شدن " که نخواهد شد - منطقه است ، بپرهیزد .

۱۳ - دست کم يك چیز دیگر هم هست که باید گفت : اینک چین نیز وزنه خود را آشکارا در ترازوی سیاست جهانی جای داده است . و پس در خاور میانه نیز سیاستی سودجویانه پیش گرفته است . بی آنکه اندکی دودلی بخود راه ندهیم بایستی سیاست چین را نیز سیاستی آشکارا آزمندانسه و استعماری ارزیابی کنیم : سود برای خودش ، حال بزبان و سود هر کس دیگری پایان باقیست گو بیابد .

لیکن چین در خاور میانه هیچ جای پای ندارد . و بخود آشکار است که بدون جا با نمیتوان خیز برداشت . پس سیاست کنونی چین ، سیاست جا پایایی است . نمود عینی سیاست جا پایایی رویبهرفته چگونه است ؟ سیاست جا پایایی رویبهرفته بدینسان نمود میکند که این سیاست نخست بان نیروهای پیشروی دست بدهد که همانکین ناتوان اند و با اینهمه درگیر جنگ با نیروهای فرمانروای جامعه اند . و از آنجا که این نیروهای پیشرو نیز سخت بهمکاری و پشتیبانی هرنیروی نیازمندند ، بناچار سیاست جا پایایی با برخی کمکها ، خود را بان نزدیک میکند و بدینسان سعی گویند تا هم در زد و بند های زیر جلی با دشمنان آنها چیزی بدست آورد و هم در پیروزیهای آنها شریک شود . لیکن این همکاریها که بناگزیر در سمای رساندن جنگ افزار و دیگر نیازمندیهای آن نیرو شکفته میشود ، گونهی سرمایه گذاری نیز شمرده میشود . و پس بایستی از ناپودی آن سرمایهها پیشگیری کرد . این ، نخستین انگشت منافع است که بدینسان گیر داده میشود . هر چه جنبش بیشتر بمالد و روبالا نهد ، به همان نسبت نیز از سوی سیاست جا پایایی ، حسا باهای استوارتری درخواست میشود . و به همان نسبت نیز پیوندها و منافع آن سیاست با این سرزمین و جامعه استوارتر میشود . تا آنجا که سیاستی که روزی در بهرین از آن بهینه جای داشت و برای پا نهادن بگود میکوشید ، کم کم بدرون گام نهاده است . و پس ، دیگر برای خود حق آب و خاک میشناسد و پس ، زمین پس خود را در شرایطی توین مییابد : زمین پس نه برای بدست

آوردن جایا بلکه برای از دست ندادن جایا و همچنین برای گشت و گذاری عیاشانه است که منی
کوشد. سخن کوتاه: احساس مالکیت میکند. ویس، خود بیک با گردن کلفت تاراجگر آن جامعه
و سرزمین نیز درمیآید. و یا میخواهد که درآید.

چین نیز اینک در خاور میانه چنین روشی را پیش گرفته است زیرا درست در چنین مرحله است
منتها در آغاز گاه این ره جای دارد و پس ناگزیر است که در بسا مواقع در کنار جنبش سیاست
گفتن دارد که رویهمرفته این سیاستهای چیرفاند که دستدار آرامش در سرزمین زیر فرمان خود
میباشند. و بوارونه آنها، آشوبگری و بهم پاشیدگی، بیشتر با سیاستهای جایایاب خواناسست.
بدین سان بسادگی میتوان دریافت که کوشش شوروی برای "آرام سازی" گرداگرد اسرائیل از رو-
ست که در آن پیرامون چیزهایی دارد که دیگر برای نگهداشتن آنها بآرامش "نیازمند باشد".
و در عوض در خلیج فارس که چیز دندان گیری ندارد، سیاست آشوبگری را پیشه کند. درست
بهمان سان که چون چین در گرداگرد اسرائیل نیز چیزی ندارد بناچار میتواند بسادگی سیاست
نا، آرام، سازی را پیشه کند.

پس بسادگی میتوان دریافت که در میان همه سیاستهای قابل ارزیابی جهان، بویژه این چین
است که با ناآرامی در خاور میانه، میانه بدی ندارد. و چون جنبش نیز آرام شدنی نیست، پس
میتوان تا زمانی که از همانکون نمیتوان پیشینی کرد، بر روی کمکهای از چین حساب کرد.
کمکهای که چین درست از دیدگاه استعماری بدان میگرد: گونمی سرمایه گذاری برای تاراج توده ها!

رفیق

۱۳۵۲/۷/۱۸

نامه

گشاده زبان و جوانیت هست
سخن گشای پهلوانیت هست
فردوسی

زمانی بر دراز است که گوهر جامه‌ها بر ننگین و جان گزاست . بوی در پیوستگی پهنه گستر است
نه دلداری فردوسی وارانه و نه کردن گشای ناصر خسروانه ، همی کدام میدانم ندارد . شعر
توده در گفتارها نیست . زبان جز پندارهایی بی مایه و پلیدی را پذیر نمی‌کند . مرث است و
تباهی . فرومایگی ، ارزش روزگار انعام شده است .
نه دلاوری های توده و پستام ، نه خون اشکهای به نبرد کشیده مردم عرب و آوارگان فلسطین ،
نه انبوه دست های بریده مردم گنگو ، نه سرفروش خیابان های اندونزی و نه گوهی بی نشان و
شماره ناپذیر کشور مزد ، همی کدام را یارای توفانی کردن جرگه های بازرگانی جامه برایان
نیست . شاهین ها در زمین زندگی نمی‌کنند ! وارستگی و روشنفکری ، لم دادن در سردابه دل
را فرمان می‌دهد . وجه نیرنگی فرمانی .

آدرخش ، که خیانت بزرگی است ، اخگری نیز در این حرکتها نمی‌درخشد . سیاهی در سیاهی
چند انداخته است . میدان پیکارها سخت آرام است . تن‌ها در خون آغشته یاران ما در زیر
چنگال لاشخوای بیگانه پاره می‌شود . کشته روزناری است . دل‌ها را هراسی سهمگین می
فشارد . زشتی های اهریس درونی باهریمن های بیگانه به هم آمیخته اند . لیت در این کوسر
مرث زده ، ای کرامی ، این تصو که بر دلیرانه جامه های با فریاد زندگی ساخته‌ای . در فشر
آزادگیت پیوسته افزاشته باد . لیت در این پلدای بی بیر ، ای کرامی ، این تصو که به ناگه
آتشکده‌ای بر پا کرده‌ای و آتش جان بخس در آن برافروخته‌ای .

آتشکده‌ات را ستایر بسیار سزاست . ولی مرا ، بگذار تا تنها بر مهری که به توده های انقادی
و به پایمرد های پیکارگران و بندیان ورزیده‌ای ، مهر بوزم . چنان خواهم توانست انبوهی
این چنین سترت از دل بستگی به مردمان ، در زندانی این چنین آدمی کثیر بهایم و در نیندم ؟
هر چند باید دلداری به توده ، خود نیروبخش و باشد ، لیک در بیم آمد به این دلداری
زه نکوسم .

در این روزگاران که بادشاهی ددان با هزاران غیظگری همراه است ، در این روزگاران که

مرگ با تاج از زندگی دم می زند ، و در این روزگاران سراپا زشتی و نیرنگ ، چنان می توانم از سینه‌ای که آتش زندگی و از زبانی که ستایش مردمی از آن زبانه می کشد ، ستایم نکند ؟ چه میتوانم بکنم ؟ تنها آرزویم را بر آرزویت گره می زنم . و چون تو " در سراسر میدان‌ها ، در تمامی سنگرها ، در هر خروشی تیر ، فریاد می کنی ، من با تو کشته می شوم و در تو زنده‌ام " .
 بلند از بیدیرم که هنوز " میدان‌ها و سنگرها " تن ما را به آغوش نگرفته‌اند . این آرزوی ماست که

 بین ما بدن سو روان است . چه سترک است تلاش در هندوچین و فلسطین ، لیلیک
 ما چه می‌کنیم ؟

من که جبهه‌ام آرم گین و سینه‌ام انباشته از شرم است . و تو نیز احساس شرم می کنی . و چرا که نکنیم ؟ " احساس " تو سبب کلافه کننده دل‌های خونینی است که کینه سده‌ها را فرو برداند . چرا " احساس " شرم نکنیم ، هر چند به پای بس تخت نشینان نرویم ؛ ولی بیدار ستم گران راه خاموشی بر گزار کنیم ؟ دم زدن در پهنه‌ای که هواش آمیخته‌ای از ننگ و پلیدی است ، شرم انگیز است . درد می‌کشیم ، آری ، ولی چه سود ؟ اگر دردمان را بر جان دشمن نیکنیم ، درد کشیدن ما را چه ارزشی است ؟

با این همه ، آرزوی ما ، هم ما ، و خاموشی کینه آگین ما نیز ورجاوندند .
 پیوسته همه بیکارها آشکارا نیستند . و پیوسته همه بیکارها جبهه‌ای پرورش گرانه ندارند . چه بسا دوران که سنگرداران را جز پاسداری سنگرهای خود چاره‌ای نیست . و چه بسا دوران که سنگرداران بر سنگر خود سرپوشی نهند تا کودکان کینه‌توز انقلابات فردا را در آغوش به خسین تهدید آن بارور کنند .

در ژرفای این سنگرهای پنهان نیز زندگی ، هر چند ناآشکار ، لیلیک می جوشد . نبرد رها نشده است . شیوهای از نبرد به شیوهای دیگر دگرسان شده است . خاموشی ما ، هر چند آرم گین ، ولی خود بیکاری است . ما در پستوهای تاریک دژهای می جنگیم که دشمن همه جای آن را گرفته است . این رزم ما خود گونهای از رزم است .
 ... و چه سالیان درازی است
 ... که در شرق ...

آزادی و اسارت

پنهان و آشکار

بیکاری می‌کنند .

پس دل نبروشند داریم . دو دل نشویم .

" گونه ... آفاق ، هر چند افسرده است ، لیلیک سرخ است . " بی گمان پراکنده‌ایم . در بیخ لیلیک پیوند خواهیم خورد . شاد ! بیکارگران به هر گون ، سرانجام دستهای هم را خواهند فشرد . و یک بار دیگر " تیر " بر سینه " مرداد " خواهد نشست .
 ای گرامی

" از تیر تا مرداد سی روز است - در تقویم - اما " ، بازده سی روز دیگر ماند ، تا تیری دگر از دامن مرداد . و این دوران پر از رنگ است و نیرنگ است . هم برف است و هم برفان . همیم پائیز و یخبندان . سکوت سرد سرمای زمستانی . و گه گه‌های سینه‌های درد آگین .
 کمی نیز خرده گیری کم :

در زمینه های گوناگون خرده گیرهای گوناگون توان کرد . من يك زمينه را می گیرم و می گذرم : روی هم رفته صورت بس سترك بود . و سترك باد . ليك اندیشهات را بازاری همسنگی با آتش درونت نبود . تومی خروشی ، ولی خروشت چه بسیار که با اندیشهای پرتوان ، چون فریادت هم پروزا نیست . یکی دو نمونه آورم :

" اندوه گزاريت " بسیار ناتوان بود . نه اندیشهای سترك و نه تیشی آتشفشان سان ، هیچ کدام را نداشت . هر چند بیش از آتشفشان بیوسیدن را سزاوار بود . با این که " صدق " روی هم رفته يك پارچه اندیشه و آفرینش جوشان بود ، ليك این جامه سخت از اندیشه و آفرینش ، و شگفتا از جوشش هم تهی بود . بهای نیز نداشت . این دیگر کمترین چیزی بود که بایستی یافت . و یافت نمی شد . درنگ نکم . از می برده سخن گفتن نبرهیم : تنها بوی " رفع تکلیف " میدار . و همین ! ليك " پیشواز " . " پیشواز " سخت فراخور آن " درگاه بوس " بود . نه کاستی و نه فزونی ، هیچ کدام را نداشت . داوری نه با خشم و نه دل نازکی ، با هیچ کدام نیامیخته بود . " تماشاچی است " . نه کم تر و نه بیشتر . نارسیده است داوری تند تر . چرا که این گین داوریها از زیر بنها دادن به کار " این سائل . . . سح " سرچشمه می گیرد . به راستی که آن را بر بهایی نیست . اگر خشم گرفتن سزاست ، اگر کینه خواهی شایسته است ، و اگر شمشیر کشیدن نیک است چرا این کار را با این " در درون خویشتن خویش در بدر " آغاز باید کرد ؟ سنگینی رفتنار " منهدم من پرویز نیک خواه " یا " دکتر مرتضی بزدی " ، کدام يك بیش تر است ؟ آن آدم تماشاچی نوشته هایی از انقلاب را به آسانی خوانند ، بود و دچار این پندار شده بود که بر افروختن انقلاب و به انجام رسانیدن آن نیز همانند خواندنش ساده است . آموذ . نه چنان یافت . پس کمر خم کرد . " درگاه " را بوسید . ليك هر چه کرد ، خود به تن خویش کرد . نیروی را به تنهای نکشید . زیرا نیروی همراه نداشت . توده ها را به درخیم سپرد . زیرا توده ها در فرمان او نبودند . ولی کار دکتر مرتضی بزدی دیگر است . آنها نیرویی فراوان آندوختند و سپس به دشمن سپردند . " ناپایمردی نیک خواهها با ناپایمردی بزدیها يك سان نمی باشد . اولی خود را می شکند و دومی جنبش را . و چنانا ندیشیده است که آدمی دومی ها را رها کند و با اولی ها گلاریز شود .

در " مهاجر " صورت ، سهشت ، دلدادگیت و اندوه کینه آلودی که سینمات را انباشته است ، با یکپارچگی فوفا انگیزی نمایان است . ليك اندیشهات بس ناتوان ، و بدتر از این . بس نادرست است . بیگان بازگشت " برندگان مهاجر " رویمرفته بازگشتی بسیار غم انگیز و درخ افزا بوده است . بیگان آزمایشگاه " سازمان برنامه " و یا " وزارت کار " و چون اینها آزمایشگاههایی بس نامید کنند مانند .

برندگان برگرد " مساجد " منبشند و کبوتر باز شهر بتاراج رفته با شتی اوزن و پیر کبوتری " دست آموز " آنها را میگرد و سپس جلد میکند . دل رهش کننده است . ليك ندای نسیم نیز چون نوائ قرآن خوانان گورستانها بسی خشک و ناهنجار است .

نسیم میگوید

برندگان مهاجر

بباد برگشتن .

و همین پیام نانیکوست که آدمی را با میدارد در باره سرانجام پایان نیافته این جامه چنین داوری کند ، که آماج سراینده در باره " زمانی دیگر " ، زمانی است که کشور بیکیاره با جنبش

توده و بدین "پزندگان" از پایدی اهریمن باک شود و لشکر تاجدار مارمغر به گرز کاوه پراکنده شود .

پزندهای که سفر کرده بود

گفت به ابر :

پرنده بوی فضا میشناسد از ره دور

پرنده باز نگرود ، مگر زمانی که . . .

وجه درخشان بود هر آینه میشد چنین برداشت کرد که : پرنده باز نگرود ، مگر زمانی که بدوش
ترکش بر تیر انقلاب آوردست ، مگر زمانی که برای سرنگونی ضحاک دیو گوهر میجنگد ، در کوه و
دشت ، در بیخ است !
بدینسان است که آن همه شور و جوش در بهیچایچ اندیشه‌های این چنین لاغر و دگرسان میشود .

چنین روشن خردم گرفته ، زیرا در بزم آمد در برابر کسی که جامه‌هایی چنین روشن را پراکنده
کرده است ، جز بروشنی اندیشه‌ام را بگویم . هیچ و تاب دادن بگفتار را شایسته تو ندیدم . چرا
اندیشه نیکدلانه خود را کج و کوله کنم ؟ پوشانیدن اندیشه در سخنانی تو در تو تنها برای
دشمنان است و با آنها که آدمی از کمی زرقای درویشان آگاه است . چنین گمانی را نیستم
نیافتم . پس گفتار خود را بی پرده بگو .
زندگی بی‌پوسته بی پرده باد !

امید است که امید بسیار بمانده است شکست نپذیرد .

فردوسی زمان ما باش .

جایگاهت در میان توده‌ها هرگز تهی مباد .

آرژماه ۱۳۴۹

اندرز (۱)

... -

... -

- که سیاه است شب.

- اما ...

- که هنوز اول یلدا و زمستان است.

- اما ...

- که فروریخته از شاخه و ساق

برگها زرد و خموش

- اما ...

- پس کنون باز چه خواهی گفت ؟

- باز با اینهمه گویم:

اما ...

باز با اینهمه گویم:

اما ...

مصطفی شماعیان

(فروردین ۴۸)

(۱) این شعر برای نخستین بار در مجله "جهان نو" سال ۲۴، شماره ۱ بجاپ رسید. نام آن "بازجویی" گذاشته شده بود. (م. ش.)

MOSTAFA SHO'AIIYAN

COLLECTED WRITINGS

a war to compromise

EDITION MAZDAK

m 48

